

سلسله کتاب‌های ایران‌شناسی؛ ۲۵

صداقت و راست‌گویی

در آینه آیات، احادیث، اشعار و امثال شیرین فارسی

به کوشش:

دکتر سید محمد مهدی قاسم‌نبار گنجی
(استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه فرهنگیان)

دکتر هادی اکبرزاده

(استادیار گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان)



شماره شایک: ۷-۲۹-۸۲۷۳-۶۲۲-۹۷۸

- سرشناسه: قاسم‌تبار گنجی، سید محمدمهدی، ۱۳۵۴ -
- عنوان و نام پدیدآور: صداقت و راستگویی در آینه آیات، احادیث، اشعار و امثال شیرین پارسی / به کوشش سید محمدمهدی قاسم‌تبار گنجی، هدی اکبرزاده.
- مشخصات نشر: مشهد: نشر دستور، ۱۴۰۳.
- مشخصات ظاهری: ۸۲ ص.؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ سم.
- فروست: سلسله کتابهای ایرانشناسی: ۲۵.
- شابک: 978-622-8273-29-7
- وضعیت فهرست‌نویسی: لیبیا
- یادداشت: کتابنامه.
- موضوع: راستگویی و دروغ‌گویی در ادبیات
- موضوع: Truthfulness and falsehood in literature
- موضوع: راستگویی و دروغ‌گویی - جنبه‌های مذهبی - اسلام
- موضوع: Truthfulness and falsehood - -
- Religious aspects - - Islam
- شناسه افزوده: اکبرزاده، هادی، ۱۳۵۴ -
- رده‌بندی کنگره: BP۲۵۱/۲
- رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۶۳۴
- شماره کتابشناسی ملی: ۹۸۳۵۹۸۷
- اطلاعات وکورد کتابشناسی: فیپا



دستور

صداقت و راست‌گویی

(در آئینه آیات، احادیث، اشعار و امثال شیرین فارسی)

پدیدآوران: دکتر سید محمد مهدی قاسم‌تبار گنجی، دکتر هادی اکبرزاده

نوبت چاپ: اول، قطع: چاپ و صحافی: مجتمع چاپ روز

قطع: رقمی (۸۲ صفحه) تاریخ انتشار: پاییز ۱۴۰۳

شمارگان: ۲۰۰ جلد، قیمت: ۱/۵۰۰/۰۰۰ ریال

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.

نشانی: مشهد، صندوق پستی ۹۱۸۹۵-۱۳۸۸

نشانی وبگاه: dasturpress.com

پيام‌نگار dasturpress93@gmail.com

فهرست مطالب

۷.....	پیشگفتار
۷.....	معنا و ریشه واژه صداقت
۸.....	صداقت و راستگویی در قرآن
۱۱.....	صداقت و راستگویی در احادیث
۱۳.....	صداقت و راستگویی یکی از محسنات اخلاقی
۱۷.....	صداقت و راستگویی در اشعار شیرین فارسی
۲۹.....	چند داستان با موضوع صداقت و راستگویی
۵۷.....	صداقت و راستگویی در آیینه امثال فارسی
۷۹.....	منابع و مأخذ

پیشگفتار

واژه صداقت، از مصدر عربی «صداقة» از ریشه «ص/د/ق» گرفته شده که در لغت‌نامه‌های فارسی آن را به دوستی، دوستی داشتن، دوستی از روی راستی و درستی معنا کرده‌اند. «صدق» نیز خود مصدر عربی است به معنی راست گفتن، راستی و درستی و مقابل «کذب». صدیق از همین واژه است به معنی زیاد راست گوینده^۱.

صدق، در مقابل دروغ است. وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ (اسرا: ۸۰). ویددی آیه‌ی وَالَّذِيْ جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ (زمر: ۳۳)، مراد از صدق، خبر راست و مراد از تصدیق، ایمان به آن می‌باشد. (قرشی، ۱۳۷۱: ۴/۱۱۷)^۲

واژه «صداقت» در به این معناست که گفتار و یا خبری که داده می‌شود، مطابق خارج باشد و کسی را که خبرش مطابق با واقع و خارج باشد، «صادق» و «راست‌گو» می‌گویند اما از آن جا که به‌طور استعاره و مجاز، اعتقاد، عزم و اراده را هم قول نامیده‌اند، در نتیجه، صدق را در آن‌ها نیز استعمال کرده، انسانی را هم که عملش مطابق با اعتقادش باشد و یا کاری که می‌کند با اراده و تصمیمش مطابق باشد، صادق و راست‌گو نامیده‌اند.

صداقت و راست‌گویی از بزرگ‌ترین فضایل اخلاقی است که در تعالیم و آموزه‌های دینی جایگاه ویژه دارد و در قرآن و روایات فراوان به آن سفارش شده است. یکی از بارزترین علایم و نشانه‌های مؤمنان صداقت در گفتار و کردار است که ضامن حفظ همبستگی و اعتماد بین انسان‌هاست. صداقت و راست‌گویی در آموزه‌های اسلامی از خصوصیات عالی اخلاق انسانی است که از زمینه‌های اساسی ارجمندی و نیک‌بختی انسان شناخته شده است.

۱- لغت‌نامه دهخدا.

۲- بررسی رابطه بین شهادت و صداقت در قرآن و روایات معصومین علیهم السلام، مهدی متحن، ص ۱۰۵.

در قرآن مجید، آیات فراوانی در باب راستی و صداقت هست همچون آیات: قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ (مانده/۱۱۹)؛ لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ... (احزاب/۲۴)؛ ... وَ يَتَضَرَّوْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (حشر/۹)؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (توبه/۱۱۹)؛ ... فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَزَّ صَدَقُوا اللَّهُ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ (محمّد/۲۴).

در آیه ۱۹ سورة «حديد» می خوانیم: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ ثَوْرُهُمْ»؛ (کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند، آن ها صدیقان و شاهدان نزد پروردگارشان اند؛ برای آنان است پاداش [اعمال] شان و نور [ایمان] شان).

امام علی (ع) صداقت و راستگویی را از ارجمندترین و والاترین صفات، معرفی کرده و از آن به عنوان اساس هر نوع اصلاح فردی و اجتماعی نام برده است:

الصَّدْقُ صِلَاحٌ كُلُّ شَيْءٍ.

راستگویی مایه صلاح هر چیز است.
در مقابل، کذب و دروغگویی را ریشه همه فسادها و سرچشمه همه تباهی ها دانسته است:

الْكُذْبُ فَسَادٌ كُلُّ شَيْءٍ.

دروغگویی، موجب تباهی هر چیز است.
پیامبر اکرم (ص) هم نشانه های منافق فرموده است: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا أُؤْتِيَ خَانَ.» (صحیح البخاری: ج ۱، ص ۲۱، ح ۳۳)
بنابراین اگر همه فعالیت ها و اقدامات انسان بر صدق و راستی بنا نهاده شود و از هرگونه ناراستی پیراسته باشد، زمینه های نیک بختی و گران قدری برای او فراهم می گردد؛ چنانکه گشوده شدن دریچه های سعادت و بهروزی به سوی جامعه بشری، جز با استوار کردن پایه صداقت میسر نمی شود. به همین جهت، حق تعالی مؤمنان را در کنار فراخوانی به تقوا، به همراهی با صادقان نیز فرمان می دهد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ. (توبه/۱۱۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و با راستان باشید.

مقصود از صادقان در این آیه شریفه کسانی اند که در اندیشه و پندار و گفتار و کردار و در نهان و آشکار وجودشان دژه ای دروغ و ناراستی راه ندارد و وجودشان سراسر صدق و راستی است.

واژه صدق و مشتقات آن، ۱۵۵ بار در قرآن کریم به کار رفته است. واژه های صادق، صدیق، مصدق، تصدیق و صدقه از جمله مشتقات به کار رفته در آیات می باشند. در اینجا به چند آیه اشاره می شود:

وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا. (۴/۸۷)

و کیست راستگوتر از خدا در گفتار؟

وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا. (۴/۱۲۲)

و عده خدا حق است و کیست راست تر از خدا در سخن؟

قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. (۲۳/۲۲)

این است آنچه ما را خدا و پیامبر او وعده کرد و خدا و رسول او راست گفتند.

هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ. (۳۶/۵۲)

این است که خدا به ما وعده کرده بود و پیامبران راست گفتند.

وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ. (۳۹/۳۳)

و آن کس که راستی آورد و آن را راست شمرد آن گروه اند که ایشان پرهیزگاران اند.

يَتَصَوَّرُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ. (۵۹/۸)

خدا و پیامبر او را یاری می کنند، ایشان راستگویان اند.

در مورد حضرت مریم (ع) نیز صفت صدیق آمده است:

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَا كَلَّا لَئِنْ الطَّعَامَ أَنْظَرُ كَيْفَ يُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظَرُ أَنِّي يُؤْفَكُونَ (۷۵/۵)

مسیح، پسر مریم جز پیامبری نبود که پیش از او [نیز] پیامبرانی آمده بودند؛ و

مادرش زنی بسیار راستگو بود. هر دو غذا می خوردند. بنگر چگونه آیات [خود] را

برای آنان توضیح می دهیم؛ سپس ببین چگونه [از حقیقت] دور می افتند.

حضرت یوسف (ع) نیز با صفت "صدیق" آمده است:

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سِنَعِ بَقَرَاتِ سِمَانَ يَأْكُلُهُنَّ سِنَعٌ عِجَافٌ وَسِنَعِ سُنْبُلَاتٍ خُضِرٍ وَأَخْرَجَ يَاسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (۴۶/۱۲)

[سپس به زندان نزد یوسف رفت و گفت:] تو ای یوسف! ای راستگوی [راست

کردار!] درباره هفت گاو فربه که هفت [گاو] لاغر آنان را می خورند، و هفت خوشه

سبز و [هفت خوشه] خشک دیگر، نظرت را برای ما بیان کن. امید است نزد مردم

برگردم، باشد که [از تعبیر این خواب عجیب] آگاه شوند.

در خصوص حضرت یوسف همچنین آورده است:

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۴۱/۱۹)

و در این کتاب به یاد ابراهیم پرداز، زیرا او پیامبری بسیار راستگوی بود.

در تفسیر کشف الاسرار و عده الابواب در باب صدق و راستی و گونه‌های آن چنین آمده است:

قوله: «و الَّذِي جَاءَ بِالصَّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ...» بدان که معنی «صدق»، راستی است و راستی در چهار چیز است: در قول و در وعد و در عزم و در عمل. راستی در قول آن است که حق، جلّ جلاله، گفت مصطفی را صلوات الله و سلامه علیه: «و الَّذِي جَاءَ بِالصَّدْقِ». راستی در وعد آن است که اسماعیل پیغامبر را گفت علیه السلام: «إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ»^۱. راستی در عزم آن است که اصحاب رسول را گفت: «رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه»^۲. راستی در عمل آن است که مؤمنان را گفت: «اولئك الَّذِينَ صَدَقُوا»^۳.

کسی که این خصلت‌ها جمله در وی مجتمع شود او را «صديق» گویند. ابراهیم خلیل، صلوات الله و سلامه علیه، بر این مقام بود که ربّ العزّة در حقّ وی فرمود: «إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا»^۴.

مصطفی را پرسیدند که کمال دین چیست؟ گفت: «گفتار به حق و کردار به صدق».

پیری^۵ را گفتند: «صدق چیست؟» گفت: «آنچه گویی کنی، و آنچه نمایی داری، و آنجا که آواز دهی باشی».

صدق در قول آن است که بنده چون با حق در مناجات شود، صدق از خود طلب کند... چون گوید: «أَيَاكَ نَعْبُدُ»؟ من بنده توام، ترا پرستم و آنکه در بند دنیا و در بند شهوت بود، دروغ گفته باشد، زیرا که مرد، بنده آن است که در بند آن است. از اینجا گفت مصطفی، علیه الصلوة والسلام: «تَعَسَّ عَبْدُ الدُّرْهَمِ، تَعَسَّ عَبْدُ الدِّينَارِ»^۶، او را بنده زر و سیم خواند چون در بند زر و سیم بود.

۱- زمر (۳۸)، بخشی از آیه ۳۳: و آن کس که راستی آرد فردا، و راست دانسته بود وی آن را. (۴۱۴/۸)

۲- سوره مریم (۱۹)، بخشی از آیه ۵۴: که او (اسماعیل) مردی راست‌وعده بود. (۴۷/۶)

۳- سوره احزاب (۳۳)، قسمتی از آیه ۲۳: (از گرویدگان) مردانی اند که راست آمدند در آنچه پیمان کردند با خدای بر آن. (۳۲/۸)

۴- سوره بقره (۲)، بخشی از آیه ۱۷۷: ایشان اند که چون گفتند که نیکانیم، راست گفتند. (۴۶۲/۱)

۵- سوره مریم (۱۹)، قسمتی از آیه ۴۱، که او (ابراهیم) راستی بود راست‌تو، راستکار، راستگوی، پیغامبر. (۴۵/۶)

۶- پیتر: در اصطلاح تصوف مرشد و استاد روحانی صوفیان را گویند.

۷- آواز دهی، بگوئی، ادعا کنی.

۸- سوره فاتحه (۱)، بخشی از آیه ۵: ترا پرستیم. (۲/۱)

۹- بگونسار شد و به هلاکت رسید بنده سیم و زر (بنده پول).

بنده باید از دنیا و شهوات آزاد شود، و از خویشتن نیز آزاد شود تا بندگی حق مر او را درست گردد....

اما صدق در وفای عزم آن است که مرد در دین با صلابت^۱ بود، و در امر با غیرت و در وقت^۲ با استقامت، چنانکه صحابه رسول بودند که به عزم خویش وفا کردند، و در قتال دشمن، تن سبیل^۳ و جان فدا کردند، تا رب العزت ایشان را در آن وفای عزم و تحقیق^۴ عهد پستود که «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه»^۵....

اما صدق صادقان در سلوک راه دین و اعمال ایشان آن است که در هر مقامی از مقامات راه دین چون: توبه و صبر و زهد و خوف و رجا و غیر آن، حقیقت آن از خویشتن طلب کنند، و به ظواهر و اوایل آن قناعت نکنند، نبینی که رب العزّة در صفت مؤمنان فرمود: «اتّما المؤمنون الذّین آمنوا بالله ورسوله ثمّ لم یرتابوا وجاهدوا بأموالهم و أنفُسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون»^۶... تا شرایط حقایق ایمان در ایشان مجتمع نشد، ایشان را صادق نخواند. (۴۲۳/۸-۴۲۵)^۷

در خطبه متّقین^۸، اولین وصفی که امام علی (ع) برای اهل تقوا کرده، این است که سخن آنان سخن صواب است و باید در این توصیف تأمل کرد:

قَالُمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْقَصَصَاتِ، مَنطَقُهُمُ الصَّوَابُ، وَ مَلَبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ، وَ مَسِيئُهُمُ التَّوَاضُّعُ.

پارسایان در دنیا اهل فضیلت اند. سخن آنان صواب و جامه آنان میانه روی و روش آنان فروتنی است.

امام در خطبه دیگری می فرماید که: وَ لِيُخْزِنَ الرَّجُلُ لِسَانَهُ (بهر البلاغه، خطبه ۱۷۶) آدمی باید زبان خود را در بند کند. و بعد سوگند می خورند و می گویند: وَ اللّٰهِ مَا أَرَىٰ عَبْدًا يَتَّقِي تَقْوَى تَنْفَعُهُ حَتَّى [يُخْزِنَ] لِسَانَهُ (بهر البلاغه، خطبه ۱۷۶)

۱- صلابت: استوار گشتن، درشتی و سختی. با صلابت محکم و سخت.

۲- وقت: حال و واردی که بر دل سالک فرود آید.

۳- سبیل کردن: در راه خدا دادن، فدا کردن.

۴- تحقیق: حقیقت کردن، درست کردن، به حقیقت پیوستن.

۵- سورة احزاب (۲۳)، قسمتی از آیه ۲۳: (از گرویدگان) مردانی اند که راست آمدند در آنچه پیمان کردند با خدای بر آن (۳۲/۸)

۶- سورة حجرات (۲۹)، آیه ۱۵: گرویدگان ایشان اند که بگرویدند به الله و رسول او، و آنگه در گمان نیفتادند، و باز کوشیدند با دشمنان با مال خویش و تن خویش از بهر الله، ایشان اند که [اگر گویند گرویدگانیم] راست گویند. (۲۵۷/۹).

۷- لطایفی از قرآن کریم، رشیدالدین میبدی، به کوشش محمدمهدی رکنی، به نشر، مشهد، ۱۳۷۲، ص ۲۵۶.

۸- اوصاف پارسایان، عبدالکریم سروش، مؤسسه فرهنگی صراط، ص ۶۱-۶۵.

سوگند به خدا بنده‌ای را ندیدم که پرهیزکاری او را سود دهد مگر اینکه زبان خود را نگاه دارد.

در همان جا امام روایتی از پیغمبر نقل می‌کند که: لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶) ایمان کسی مستقیم نمی‌شود مگر اینکه دل او راست و مستقیم شود و دل کسی استقامت نمی‌پذیرد مگر اینکه زبان او استقامت پذیرد.

و باز نقل شده که کسی از پیغمبر (ص) چند بار تقاضای نصیحت کرد و پیغمبر (ص) به ایشان فرمودند که زبانت را حفظ کن و آخر هم فرمودند مگر چیزی غیر از زبان آدمیان را به آتش می‌برد؟ همه ما در این زمینه مشکل زیادی داریم و از این جهت، باید خودمان را تربیت کنیم. شاید در جامعه ما بیشتر مشکلات معلول این باشد که آدمیانی که نباید حرف بزنند، حرف می‌زنند:

ظالم آن قومی که چشمان دوختند زان سخن‌ها عالمی را سوختند
عالمی را یک سخن ویران کند رو بهان مرده را شیران کند

(مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۵۹۶ و ۱۵۹۷)

زبان چیزی است که بیش از هر چیز دیگر از آن استفاده می‌کنیم و چیزی که این همه مورد استفاده است قاعدتاً لغزش‌هایش هم پیش از لغزش‌های دیگر است و به همین سبب توجه آدمی به این لغزشگاه باید پیش از توجه‌اش به سایر لغزشگاه‌ها باشد. این است که امیرالمؤمنین (ع) فرمودند که: منطق اهل تقوا صواب است. یعنی آن‌ها به گفتار خود توجه می‌کنند. ایشان درباره اهل بیت پیامبر می‌فرمایند: ان تتقوا صدقوا و ان صمتوا لم يسبقوا (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴) اهل بیت چنان‌اند که وقتی سخن می‌گویند، راست می‌گویند و وقتی که ساکت می‌نشینند نه به دلیل آن است که کسی بر آنان پیشی گرفته است.

سکوت آن‌ها نه به این دلیل است که دیگری آنان را ساکت کرده، بل خودشان سکوت را اختیار می‌کنند. بعضی از ما انسان‌ها آنقدر سخن می‌گوییم، تا دیگری از ما جلو بزند و ما را ساکت کند. سکوت را ما اختیار نمی‌کنیم بلکه بر ما تحمیل می‌شود. هنر آدمی در آن است که بیش از آنکه سخن بگوید سخن بشنود؛ هنر سکوت کردن. امیرالمؤمنین (ع) احوال یکی از دوستان خود را چنین بیان می‌کند. (بعضی از شراح گفته‌اند منظور ایشان ابوذر بوده است): کان لی فی ما مضی اخ فی الله، و من کان یعظمه فی عینی صغر الدنیا فی عینه، و کان خارجاً من سلطان بطنه (نهج البلاغه، کلمات قصار ۲۸۹) در گذشته، برادری ایمانی و خدایی داشتم آنچه

که او را در چشم من بزرگ می‌کرد، این بود که دنیا در چشم او کوچک بود و از فرمان شکم خود بیرون بود.

و سپس در ضمن اوصاف دیگری که برای او برمی‌شمرند به اینجا می‌رسند که: لا یدلی بحجة حتی یأتی قاضیا (نهج البلاغه، همان) وقتی که در نزاعی درگیر می‌شد بیهوده برهان اقامه نمی‌کرد. (در نزاع بین دو نفر اگر داوری در میان نباشد هر کدام بخواهند برای دیگری اثبات کنند که من راست می‌گویم، نیروها به هدر خواهد رفت. او این کار را نمی‌کرد.) همیشه در محضر یک داور سخن می‌گفت و احتجاج می‌کرد.

و کان علی ما یسمع احرص منه علی ان یتکلم. و کان اذا بده امران ینظر ایهما اقرب الی الهوی فیخالفه (نهج البلاغه، همان) به شنیدن حریص‌تر بود تا به گفتن، هرگاه که بر سر دو راهی قرار می‌گرفت، می‌سنجید تا ببیند کدام یک از این دو راه به هوی و هوس نزدیک‌تر است تا با آن مخالفت کند.

از میان سخنان امام من به آن جمله ایشان نظر داریم که فرمودند: کان علی ما یسمع احرص منه علی ان یتکلم. به اینکه بشنود، حریص‌تر بود تا اینکه بگوید.

این یک ملاک است. هر یک از ما باید بسنجد که آیا سکوت او سکوتی است که به او تحمیل شده یا سکوتی که خود اختیار کرده است. دیگر اینکه به شنیدن حریص‌تر است یا به گفتن. آدمی وقتی که پرگویی کرد، خطایش هم زیاد می‌شود. نه تنها ضررش به خودش می‌رسد بلکه متوجه عموم می‌شود. بخصوص کسانی که سخنانشان مؤثر است و مورد اقبال و قبول دیگران می‌باشد، باید در گفتن، نهایت مواظبت را در کار کنند و با کمال سنجیدگی سخن بگویند.

بزرگان گفته‌اند که ملاک در سخن گفتن این است که آنجایی که دلت می‌خواهد سخن بگویی نگویی؛ و آنجایی که دلت می‌خواهد نگوی، بگویی. برای اینکه آدمی اغلب تحت فرمان هوس است، گفتن‌ها برای این است که هوسش ارضا شود و نگفتن‌هایش هم برای این است که با سکوتش، بزرگی بفروشد. بنابراین، آنجایی که آدمی فکر می‌کند با سخن نگفتن، کسب جلالتی می‌کند؛ باید سکوت را بشکند و سخن بگوید و در جایی که سخن گفتن چنین است، باید خویشن‌داری کند و سخن نگوید. پس اصل این است. ان نطقوا صدقوا و ان صمتوا لم یسبقوا (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴) وقتی سخن گفت، راست بگوید و وقتی هم سخن نگفت نه به دلیل این باشد که کسی او را ساکت کرده است بلکه خود باید خودش را ساکت کرده باشد. ما اگر به خودمان مراجعه کنیم و انصاف بدهیم می‌بینیم که حرف چندان زیادی برای گفتن نداریم و در عین حال زیاد حرف می‌زنیم. آدم باید از خود پرسید که این همه

سخن گفتن برای چه؟ مگر ما چقدر سخن منجیده و اصولی و حساب شده داریم که می‌خواهیم تمام دنیا و کره زمین را جمع کنند تا ارشادشان کنیم؟ اگر کسی با خودش این حساب را بکند سکوت‌هایش خیلی بیشتر از گفته‌هایش خواهد شد!

غزالی نیز در جلد دوم کیمیای سعادت^۲ در باب سوم منجیات به صدق پرداخته است:

بدان که صدق به اخلاص نزدیک است و درجه وی بزرگ است، و هرکه به کمال آن برسد نام وی صدیق باشد، و خدای تعالی در قرآن بر وی ثنا گفته است که رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ^۳ و گفت: لَيْسَ ثَلَاثٌ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ^۴. و رسول (ص) را پرسیدند که «کمال در چیست؟» گفت: «گفتار بحق و کردار بصدق.» پس معنی صدق شناختن مهم است، و معنی صدق راستی بود، و این صدق و راستی در شش چیز بود، هرکه در آن همه به کمال رسد وی صدیق بود.

صدق اول در زبان است، که هیچ دروغ نگوید در خبری که دهد از گذشته و از حال خیریش و نه وعده که دهد در مستقبل، که پیش از این گفته‌ایم که دل از زبان صفت گیرد، و از سخن کز گفتن دل کوژ گردد، و از راست گفتن راست گردد، و کمال این صدق به دو چیز است:

یکی آنکه معارض نیز نگوید، چنانکه وی راست گوید و کسی چیزی دیگر فهم کند، ولیکن جای باشد که راست گفتن مصلحت نباشد، چنانکه در حرب، و در میان مرد و زن، و در صلح دادن میان مردمان، در دروغ رخصت است؛ ولیکن کمال آن است که در چنین جای تا تواند تعریض کند و صریح دروغ نگوید. پس اگر گوید چون صادق بود در قصد و نیت و برای خدای تعالی گوید و برای مصلحت خلق، از درجه صدق نیفتد.

کمال دوم آنکه در مناجات با حق تعالی صدق از خود طلب کند. چون گوید وَجْهْتُ وَجْهِي وَرُوي دِل وِي بِا دُنْيَا بُوَد دروغ گفته باشد، و روی به خدای تعالی نیاورده باشد. و چون گوید اَيَّاكَ تَعْبُدُ، یعنی که بنده توام و تو را می‌پرستم، آنگاه در بند دنیا بود یا در بند شهوات بود و شهوات زیردست وی نباشد، بلکه وی زیردست

۱- همان.

۲- کیمیای سعادت، ابراهام امام محمد غزالی طوسی، به کوشش حسین خدیو جم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۷۷-۴۸۱.

۳- (قرآن ۲۳/۳۳) مردانی اند که راست آمدند در آنچه پیمان کردند با خدای برآن.

۴- (قرآن ۸/۳۳)، (پیمان از بهر آن سست) تا فردا راستگویان را از راستی ببرند.

شهوات باشد، دروغ گفته باشد؛ که وی بنده آن است که در بند آن است. و از این گفت رسول (ص): **تَمَسَّ عَبْدُ الدَّرْهِمِ وَ الدِّينَارِ**. وی را بنده زر و سیم خوانند. بلکه تا از همه دنیا آزادی نیابد، بنده حق نشود. و تمامی این حریت و آزادی آن بود که از خود نیز آزاد شود، چنانکه از خلق آزاد باشد، تا وی را از هیچ ارادت نماند؛ بلکه هیچ چیز نخواهد جز خدای تعالی و بدانچه با وی کند راضی بود. و این تمامی صدق بود در بندگی. و کسی را که این نبود نام صدیق نبود، بلکه نام صادق نیز نباشد.

صدق دوم در تبت بود، که هر چه بدان تقرب کند، جز خدای تعالی نخواهد بدان، و آمیخته نکند. و این اخلاص بود و اخلاص نیز صدق گویند، که هر که در ضمیر وی اندیشه‌ای باشد جز تقرب وی، کاذب باشد در عبادت که می‌نماید.

صدق سوم در عزم بود، که کسی عزمی کند که اگر او را ولایتی باشد عدل کند، و اگر مالی باشد همه به صدقه بدهد، و اگر کسی پیدا آید که به ولایت و به مجلس و به تدریس او اولی تر بود به وی تسلیم کند. و این عزم گاه بود که قوی بود و جازم بود، و گاه بود که در وی ضعیفی و ترددی باشد. آن قوی بی تردد را صدق عزم گویند، چنانکه گویند: این شهرت کاذب است، یعنی که اصلی ندارد؛ و صادق است، یعنی که قوی است. و صدیق آن بود که همیشه عزم خیرات از خویشتن به غایت قوت یابد،...

صدق چهارم در وفا بود بر عزم، که باشد که عزم خوی باشد بر آنکه در جنگ جان فدا کند و چون مقدمی^۱ پدید آید ولایت تسلیم وی تسلیم کند، ولیکن چون بدان وقت رسد نفس تن در ندهد، و اندر این معنی گفت حق تعالی: **رَجُلًا صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ**، یعنی که به عزم خویش وفا کردند و خویشتن فدا کردند؛ و در حق گروهی که عزم کردند که مال بذل کنند و وفا نکردند چنین گفت: **وَلَيْكِنَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ. فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ**^۲. تا آنجا که گفت: **بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ**^۳، تا ایشان را کاذب خوانند در این عهد و وعده.

۱- بنده سیم و زر هلاک و بلیخت شد.

۲- مقدم: رئیس، پیشوا.

۳- (قرآن ۵۸/۹ و ۷۶) و از ایشان کسی است که پیمان کرد با خدای و گفت: اگر ما را از فضل خویش (از نیاز این جهان) چیزی دهد ما به همه حال صدقه دهیم و در آن مال از نیکان باشیم. چون پنداد خدای ایشان را از فضل خویش به آن فضل او بخیل آمدند و از آن پیمان و عهد برگشتند و از وفا روی گردانیدند.

۴- (قرآن ۷۷/۹)، به آن دروغ که می‌گفتند.

صدق پنجم آن بود که هیچ عمل فرا ننماید که باطن وی بر آن صفت نبود. مثلاً اگر کسی آهسته رود در راه و در باطن وی آن وقار نبود، صادق نبود. و این صدق به راست داشتن سر و علانیه حاصل آید، و این کسی را بود که سر و باطن وی بهتر بود از ظاهر، یا همچون ظاهر بود. و از این گفت رسول (ص): «بار خدایا، سریره من بهتر از علانیه گردان، و علانیه من نیکو گردان.» هرکه بدین صفت نبود در دلالت کردن ظاهر بر باطن کاذب بود و از صدق بیفتند، اگرچه مقصود وی ریا نبود.

صدق ششم آنکه در مقامات دین حقیقت آن از خویشتن طلب کند و به تأویل و ظواهر آن قناعت نکند، چون زهد و محبت و توکل و خوف و رجا و رضا و شوق، که هیچ مؤمن از اندک این احوال خالی نباشد و لیکن ضعیف بود، آنکه در این قوی باشد صادق آن بود، چنانکه گفت: *أَتَمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا*، تا آنجا که گفت: *أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ*^۱، پس کسی را که ایمان وی به تمامی بود وی را صادق گفت. و مثل این آن بود که کسی از چیزی ترسد، نشان این آن بود که می‌لرزد و روی وی زرد بود و طعام و شراب نتواند خورد و بقرار بود. اگر کسی از خدای تعالی چنین ترسد، گویند این خوف صادق است؛ اما اگر گوید که از معصیت می‌ترسم و دست بندارد، این را کاذب گویند. و در همه مقامات همچنین تفاوت بسیار است.

پس هرکه در این شش معنی در همه صادق بود، و آنگاه بکمال بود، وی را صدیق گویند؛ و آنکه در بعضی از این صادق بود وی را صدیق نگویند، ولیکن درجه وی به قدر صدق وی بود.

۱- (قرآن ۱۵/۹۹) گرویدگان ایشان اند که بگرویدند به الله و رسول او و آنگاه در گمان نیفتادند... ایشان اند (که گویند از گرویدگانیم) راست گویند.